

سید محمد علی جمال زاده

ظهور زر تشت پیامبر ایرانی در پاریس

قسمت دوم

«هم الرجال تطلع الجبال ،
همت بلند کوه را از جا برمیکند»

در قسمت اول این مقاله شرح زندگانی یک جوان تهیدست فرانسوی را بنام انکتیل دوپرون حکایت کردیم که بعشق آموختن زبانهای قدیم فارسی و آشنا شدن با زبان و آئین زرتشتی و کتاب اوستا و اطلاعات دیگر با جمعی از زندانیان با زحمت بسیار با کشتی باری از بندر فرانسه بجانب هندوستان رهسپار گردید و شرح مصیبتی که در کشتی جانش را بلبش رسانید .

اکنون به دنباله مطلب میپردازیم :

سرانجام پس از شش ماه مسافرت پرنج وادبار به خاک هندوستان رسیدند و تازه بیچارگی انکتیل جوان شروع گردید . از شرح جزئیات این بیچارگیها که واقعا دل هر آدمی را بدرد میآورد میگذریم و همینقدر میگوئیم که این جوان با همت عاقبت در دست دو سال تمام پس از پیاده شدن از آن کشتی بادی کذائی که باید آنرا کشول مرگ نامید در روز نهم ماه اوت سال ۱۷۵۷ میلادی توانست خود را به شهر پوندیجری که مرکز مستملکات فرانسه در هندوستان و در ساحل جنوب شرقی آن کشور (تقریباً در دوپست کیلومتری شهر معروف مدرسی) واقع بود برساند .

بدون فوت وقت مشغول فراگرفتن زبان فارسی گردید ولی طولی نکشید که دستگیر شد عده اروپائیان در آنجا بسیار است و خواهی نخواهی قسمتی از اوقاتش را باید با آنها مصروف دارد و لهذا تصمیم گرفت خود را بجائی برساند که از اروپایی خالی باشد . تک و تنها بطرف قسمت داخلی هندوستان براه افتاد . در راه باز گرفتار تب شدیدی گردید که با اسم « تب جنجی » خوانده میشد . از همه بدتر آفتاب تند و سوزان بود که چشمش تاب آنرا نداشت و او را معذب میداشت . از آن هم بدتر تهیدستی او را دچار گرسنگی ساخت چنانکه گاهی نان خالی هم نداشت که جواب شکم گرسنه را بدهد . بختش زد و با دسته‌ای از سپاهیان مصادف گردید که چون دیدند رمقی در وجودش باقی نمانده و رهسپار دیار هلاکت است از راه ترحم او را در یک نوع پالکی انداخته از نو بهمان پوندیجری برگرداندند . در آنجا هفت هفته در مریضخانه نظامیان بستری گردید . بعدها سالیانی پس از آن تاریخ هنگامی که به فرانسه مراجعت نموده بود و قسمتی از خاطرات خود را مینوشت درباره این بیمارستان چنین نوشته است :

« در این قبیل بیمارستانها بجای غذا به سپاهیان مریض گوشتی میدهند که به « نوالسگ » معروف است و برآستی اگر قطعه‌ای از آنرا بدیوار بیندازی بدیوار می‌چسبید (۱) گوشت یک نوع گوسفند فاسد و معیوبی است که بجای پشم موهای زیر کوتاهی دارد ... »

همینکه حالش قدری بجا آمد تصمیم گرفت که بهر تریبی هست خود را به شهر بنگاله برساند



و امیدوار بود در آنجا اشخاصی را پیدا کند که زبانهای هندی و مشرقزمینی را میدانند و حاضر خواهند شد باو یاد بدهند . از راه دریا برآه افتاد و راه دور بود و بیچاره که ضعیف و غلیل شده بود باز مرضش عود کرد و از بیم سرایت او را روی تخته پاره‌ای انداخته بطرف بنگاله فرستادند .

مخلص کلام آنکه این جوان با انواع واقسام مرضها و بدبختیها که مکرر بیم هلاک در آن بود مدتها در صفحه پناور هندوستان بسرگردانی گذرانید و تنها قصد و آرزویش در تمام آن مدت این بود که زبانهای مذهبی هند و ایران (و شاید چین) را فراگیرد و بتواند بکتابهای دینی آنها دست بیاید .

باور بفرمایید که انسان وقتی شرح این بلاها و مصائب را در کتاب میخواند متعجب میماند که مگر انسان که مقدار اندکی گوشت و پوست و استخوان بیش نیست در پرتو اراده و عشق و شور و علاقه بجه انداز می‌تواند قوه تحضیل معجزه آسا داشته باشد .

انکتیل وقتی درین مسافرتهای دور و دراز و خطرناک دیگر پایش از پیاده رفتن باز میماند و بهروسیله‌ای بود بابوی لکنه‌ای دست و پامیکرد و با پارچه‌های کهنه و برگ‌خشک برایش زین و پرگه میساخت و با طناب و ریمان رکاب‌ترتیب میداد و با لباس بومیان هندی و یا تیر و گمان و قلعدان و دفتری که هرگز از او جدا نمیشد در اقلیم سرگردانی طی مسافت میکرد .

عاقبت چون شنید که بندر سورات (۲) مرکز گروهی از پارسیان و بیروان مذهب زرتشت است ترم را جزم نمود که خود را بدانجا رساند . او در مشرق هندوستان بود و سورات بکلی در سمت مغرب آن کشور واقع است و صدها فرسخ بین آنها فاصله بود . بآبدن غلیل و جیب خالی و ندانستن زبان این مسافت دور و دراز پر خطر را طی نمود و سرانجام روزی بمقصد رسید .

سنگ زیرین آسیا

حالا دیگر دوره واقعی کار او شروع میگردد که در ظرف چندین سال از سر تا پا و از آغاز تا پایان همه بیچارگی و گرسنگی و بیماری و مشکل های گوناگون است و بد خواهی و نفهمی و لثامت اطرافیانش نیز مبلغی بر شدت آن میافزاید اما او مرد میدان است و مصمم است که از سایه یاس و خطر و محرومیت نهراسد و عاشقانه سرگرم است .

این کلام را از او نقل کرده‌اند که در زبان فارسی هم فرینة آنرا بزبان شعرا و عرفای ما باستانی میتوان یافت . انکتیل گفت :

« یاس و ناامیدی سپرگسان و ارواح ناتوان وضعیف است »

و در زبان فارسی هم ازین قبیل کلامهای شہامت آمیز زیاد داریم و از آن جمله است :
« مرد باید که در کشاکش دهر

سنگ زیرین آسیا باشد »

انکتیل پس از سه سال سرگردانی ورنج و مرارت سرانجام در روز ۱۴ مارس ۱۷۵۹ (روز آمداد ششم مهرماه ۱۱۲۸ یزدگردی مطابق باسال ۱۱۷۲ هجری قمری) درس خواندن را در نزد دستوره‌های پارسی (بوحانیان آئین زرتشت) شروع نمود .

حالا دیگر زندگی او زندگانی زهاد و رهبانان است یعنی انزوا و قناعت و کار . غذایش متحصراست بمقدار کمی از برنج و عدس . در بحبوحه گرما درکنج اطاق درویشی خود نشسته و مدام میخواند و می‌نویسد . فقط طرفهای غروب آفتاب ساعتی برای تنفس و رفع خستگی و خرید نان و آبی بیرون میرود .

در همان حال که سرگرم فراگرفتن زبانهای فارسی قدیم و زبان اوستاست با کتیشهای قرانسوی مقیم کشور چین و مصر هم مکاتبه مستمر برقرار داشته است و مدام از آنها مطالبی میپرسد و اطلاعات جمع‌آوری میکند . نوشته‌اند که وی شاید اولین کسی است که درباره فلسفه و حکمت چین مقاله نوشته است و در این خصوص اطلاعات صحیح و با اساسی بدینا ارزانی داشته است .

بی‌طالمی چنان تقدیر کرده بود که در همان سال یعنی ۱۷۵۹ میلادی بندر سورات بتصرف انگلیسها درآمد اما این پیش آمد نتوانست جوان قرانسوی را از ادامه کار و تحصیلات خود باز دارد .

اما بدبختانه در چمانجا بمرض فتق حتم دچار گردید و بومیان بطرز مرسوم خود بمعالجه او پرداختند و چنانکه خود آن نوشته است هاون سنگی روی شکمش بیگناهیست .

از همه بدتر گرم دستگیر شد که معطل‌بایش (بنام دستور کاووس و دستور داراب) زبان فارسی را خوب نمیدانند و از درس آنها نمیتواند بهره کافی بدست آورد .

تجدیدش هم دائما آزارش میدهد و بقدری فریاد میزند و غمناک و غمگین گردیده است که طلبکارها بنمایندگی نرآنسه عارض شده‌اند و نماینده قرآنسه در بندر سورات رسپا بصردم و کسبه و کارخانه‌ها خطای کرده‌اند که دیگر معامله نیس با او نکنند که نمایندگی مسئولیت آنرا بعهده نمی‌شناسد . خوشبختانه يك نفر دلال هلندی که باحوال او واقف‌گردیده و فهمیده بود که بچه درجه طالب علم ودانش است از راه دلسوزی کمکهای باو میرساند .

بیچاره از تنهایی و بی‌کسی و گرسنگی و سرگردانی گذشته دچار انواع واقسام گرفتاریهای دیگر هم میگردد .

جوان است و سروصورتی دارد و خوش قد و قامت و خوش گفتار است و چنانکه میدانید دوکلمه « جوانی » و « جنون » سه حرف مشترک دارند . مبتلای کاردل میگردد و چون در روز ۲۶ سپتامبر و ۱۷۵۹ میلادی در وسط شهر مورد حمله شوهر زنی میگردد که ظاهرا با او سر و سری پیدا کرده بوده است درمقام مدافعه با شمشیری که برسم آن زمان همیشه برکمر داشت مرتکب قتل

میکردد و این عمل ناهنجار نیز مشکلات تازه بسیاری برایش ایجاد مینماید و اگر نمایندگی فرانسه میان جانش نرسیده بود از سرخونش نمی‌گذشتند همانجا زندگانی را بدرود گفته بود .

کارها و تحصیلاتش

تمام ذکر و فکرش متوجه است که همه چیز را حتی المقدور یاد بگیرد و بفهمد و هرچای دیدنی را ببیند و از مشهودات و مسموعات خود یادداشت بردارد (با آن خط ناخوانایش) . چون قدری هم تقاضی میداند از بسیار چیزها و امکانه و اشخاص تصاویری هم میکشد که همه باقی مانده است .

در همان اوقات در دفتر یادداشت‌هایش چنین نوشته است :

« چقدر خوشحالم که با نسخه‌های خطی نادری که در دنیا بی‌نظیر است به پاریس بروم گشت و اسرار زرتشت را بعالمیان مکتشف خواهم ساخت و تاریخ جدیدی در دنیا آغاز خواهد گردید . برای من هیچ اهمیتی ندارد که احدی درباره کار من بتواند داوری کند یا نه . من در هر صورت راهی را که شروع کرده‌ام باید پایان برسانم و برگشتن در آن نیست . تاکنون قسمتی از کلام را انجام داده‌ام و مابقی را نیز انجام خواهم داد و یا در این راه جان خواهم سپرد . من درقبال علم و معرفت براه و رسم يك سرباز معامله میکنم یعنی می‌جنگم . با غالب خواهم شد و یا هلاک »

يك نفر از بزرگان قرآنسه گفته است : « سر فتح و ظفر در این است که انسان انجام کاری را ولو خیلی خرد باشد از دل و جنان و با تمام توانی خود بخواند » . انکتیل بهمین دستور عمل میکرد و چنانکه خواهد آمد بمقصد هم رسید .

روزی فرا رسید که جوان قرانسوی فهمید که بقول خودش « زبانهای زند و پهلوی را از تمام پارسیهای آن صفحات بهتر میداند » . وی در مدت اقامت خود در بندر سورات و تنها در دو سال ۱۷۵۹ و ۱۷۶۰ از ۱۲۰ جلد کتاب خطی بدست خود نسخه برداشت که رو بمعرفت مشتمل بر ۲۵۰۰ صفحه میشد .

تمام فکر و ذکرش متوجه است که هرچا و هرچیز دیدنی را ببیند و همه چیز را بفهمد و مدام از مشهودات و مسموعات خود یادداشت‌ها بر میدارد (افسوس که خطش باشکال خوانده میشود) و چون قدری هم تقاضی میداند از بسیاری چیزها و امکانه و اشخاص تصاویری هم میکشد .

امروز تمام این یادداشتها و اوراق و تصاویر در کتابخانه ملی پاریس (در تحت علامت انکتیل و شماره ۲۶) تنظیم شده و موجود است و از آن جمله است یادداشت‌های درباره « شاهنامه » فردوسی .

پر شورترین شاعر دوران قاجار (بقیه)

مردم این سرزمین است و بدین جهت حداقل اگر صاحب آن اقدام به انتشارش نمیکند، باید در اختیار یک سازمان عمومی قرار داشته باشد.

بگذاریم. غرض از این مقدمه آن بود که هنوز منابع کشف نشده و بهره‌جویی نشده در ادبیات ما بسیار است. از جمله اخیراً کتابی به نام «غزل» از ملااحمد تراقی متخلص به صفاتی به همت یکی از نوادگان خلف ملااحمد یعنی به سیله خانم اختر تراقی گردآوری شده و نشر یافته است.

ملااحمد تراقی از مقتدایان مذهبی در نیمه اول دوران قاجار بود که ۱۴۷ سال پیش درگذشت. ملا در زمانه خویش از شهرت بسیاری برخوردار بود ولی این شهرت به سبب شور و حال او بود که در شعرهای نایش منعکس است؛ بلکه شهرت ملااحمد تراقی به سبب ۱۸ کتاب دیگری بود که در مسائل فلسفه و حکمت وقفه و انساب نگاشته بود و از سوی دیگر بیخاطر ارجحی است که به عنوان یک پیشوای مذهبی داشت. ملااحمد که سری پرشور و سوداژنده داشت، در هنگام فراغت و یا در اوقاتی که از رخت و بخت گریز ناپذیر خویش به جان میامد، به خلوت خود پناه میبرد و حاصل این انزوا، شعرها و خاصه غزلیهای ناب اوست. ولی ملااحمد تراقی - همچنانکه خانم تراقی در مقدمه برگزیده غزلیات او نوشته است - به سبب حرمت ناگزیرش بر حرفه خویش، از نشر اشعار خویش دل برکنده بوده است و به همین سبب تنها برای خود می‌گفته است و احتمالاً «دو سه رسوای دگر» و بدین جهت بی‌پروا ولی تکلف آنچه میخواست و میندیشیده بر زبان میاورده است و به همین سبب هم گردآورنده اشعار او در مقدمه‌ای که بر این منتخب نوشته، به تاکید از خواننده خواسته است که شعر ملااحمد تراقی تنها و تنها مفهوم خود را دارد و بنابراین ابیات و کلمات آنرا به هیچ نیتی جز آنچه از مفهوم کلمه و کلام استنباط میشود، علامت گذاری نکنید.

او شعرش را در خلوت خود و برای خود میگفته و بالطبع از خود باک و هراسی نداشته است. بهر حال

ملااحمد تراقی که دل از نشر شعرهایش برکنده بوده، در شعرش بسیار پرشور، بسیار صریح و بی‌پرواست؛ در دیوان او که اخیراً انتشار یافته از اینگونه شعرها بسیار می‌بینیم:

اتصاف کجا رفت، بین مدرسه کردند جایی که در آن میکند بنیاد توان کرد و یا:

از بیم ملامت رهم از میکند بسته است از خانه ما کاش به میخانه دری بود و یا:

چه نازی از نماز و روزه زاهد گشته زینگونه من بسیار دارم و یا:

با زاهد سحرایی، برگو که ترامحراب از جنبش ابرویش، میلز زد و میریزد و یا:

بنام همت رندی که او را غم دنیا و درد دین نباشد و یا:

تا بال و پیری بود ز دامت نیریدیم در کنج قفس ریخت کنون بال و پر ما و یا:

دردا که دوش طاعت سی سال خویش را دادم به می فروش، به یک جرعه نداشت و یا:

عاشق اربروخ معشوق نگاهی بکند نه چنانست گمانم که گناهی بکند ما به عاشق نه همین رخصت دیدار دهیم بوسه را نیز دهیم اذن که گاهی بکنند در تبین حال که شعر ملا کمتر نشانی از اقتباس و اقتفا دارد، بسیاری از اشعار او پر شورترین شعرهای کهن ما را به یاد می‌آورد. همچنین با توجه به آنکه ملا به سبب بی‌پروائی و صراحت شعرهایش و تناقض این امر با حرفه‌اش تصمیم به نشر اشعارش نداشته است و اولاد و احفاد او نیز بر همین روال تا کنون از نشر شعرهای او خودداری میکردند و نیز به آن سبب که بعضاً تکبیتها و یا غزلیهای از او بهیرا کنندگی در مجموعه‌ها و تذکره‌ها چاپ شده است، بدین جهت اقتباس و اقتفای اشعار او را در کار بسیاری از شاعران معروف پس از او میتوانیم ببینیم.

امید آن داریم حال که خانم اختر تراقی اقدام به گردآوری و انتشار منتخب آثار ملااحمد تراقی کرده است، به جمع‌آوری و انتشار دیگر کارهای منتشر نشده ملا نیز دل‌بندد و از این راه برغانی ادبیات کهنسال ما بیفزاید. رخشا

توضیح

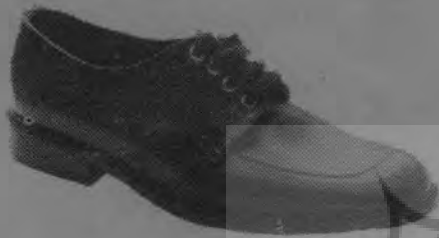
در مقاله شماره ۸۹ (انسانی تازه و محیطی تازه) بقلم آقای دکتر شاپور راسخ چند غلط چاپی روی داده بود که اینک صورت صحیح آن درج میشود:

صفحه ۲۰ - ستون اول - سطر ۳۰ - صحیح:

از عوامل عمده آلودگی محیط. ستون اول - سطر ۳۹ صحیح: - می‌ماند و چاره آن فرض است روحیه و تمایل (غلط): نیاز به پول بعنوان جایگزین (غالب!)

ستون دوم - سطر ۳۷ صحیح: و نیاز به پول بعنوان جایگزین غالب (غلط، و چاره آن فرض است روحیه و تمایل)

رولاند



برای آقایان و جوانان
در تمام فروشگاه‌های کفش پی

کفش پی

خدمت مشتریان



ظهور زرتشت (بقیه)

ضمناً باید دانست که این جوان در طول اقامتش در هندوستان سه مرتبه هم مجبور شد خدمت نظامی انجام بدهد. بقیه این شرح حال عبرت‌انگیز میماند برای شماره آینده «نگین».

ژنو، ۶ مهر ۱۳۵۱. سید محمد علی جمال‌زاده

(۱) باصطلاح خودمانی «اگر پیش سگ بیندازیم سگ نمی‌خورد».

(۲) ترجمه فارسی داستان بسیار عالی «قهوه‌خانه شهر سورات» بقلم نویسنده نامدار فرانسوی برناردن دوسن پیر (متوفی در سال ۱۸۱۴ میلادی) در کتاب «هفت کشور» طهران، کانون معرفت، ۱۳۴۰ ش. بچاپ رسیده است.